

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد      بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - شانزدهم می 2013

## اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

### ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش دوازدهم)

دیرزای:

مخفف "دیر زاینده" است و به زنی گفته شود که زود زود طفل به دنیا نیاورد. ضرب المثل "دیرزای و شیرزای" مثالی خوب ازین ترکیب است. و "شیرزای" کنایه از زنی ست که فرزندان برومند بار آورد.

چشم سفید:

ترکیب وصفی و در معنای "بد اخلاق"، "بی حیا"

چشمپاره:

بی حیا و گستاخ

چشم شسته:

اصلاً "چشم شسته" - ترکیب وصفی و در معنای "بی لحاظ"

چشم ترقیده:

مُعادل "چشمپاره"

### هردم شهید:

بیحد درمانده و کسی که گویا هر لحظه حالت جانگداز "شهید" را داشته باشد؛ یعنی آنکه گویی هر لحظه "شهید" می‌گردد.

### کلانکار:

آنکه از روی خودنمائی، به کارهای بالاتر از ظرفیت خود دست اندازد.

### ریزه چین:

کسی که بخاطر هر خرد و ریزه، خاطر خود را پریشان بسازد.

### زارشکن:

عوام "زهر" را "زار" تلفظ میکنند و "زارشکن" همانا "زهرشکن" است و مراد از آن آبی ست که قدری گرم شده و گویا "زهر" اش شکسته باشد. منظور از "زهر" برای آب، سردی و یخی آب است که استفاده از آن بدن را بیازارد.

### شیرگرم:

بدون کسره اضافه - ترکیب وصفی - آن قدر گرم، که حرارت شیر را داشته باشد، وقتی از بدن حیوان بدر می‌گردد؛ گرم معتدل، کمی گرمتر از "زارشکن".

### چارشانه:

به کسی گفته شود که شانه های فراخ داشته باشد.

### مورچه پی:

اصطلاح دلاکان و مراد از آن موی کوتاه به اندازه پای مورچه است. ماشینی که موی سر و ریش را تا این اندازه می‌گیرد، "ماشین مورچه پی" یاد میشود. "پی" مراد از "پای" است و عجیب مقایسه ای جالب و طبیعی ست که عوام کوتاهی موی سر و ریش را به پای مورچه تشبیه میکنند. کلمه "پی" در معنای "پای" در کلام قدماء هم استعمال گردیده است؛ چنان که احمد جام فرمود:

غرّه مشو که مرکب مردان مرد را در سنگ‌سلاخ بادیه پیها بریده اند

نومید هم مباش که رندان جرعه نوش ناگه به یک ترانه به منزل رسیده اند

### دریانوش:

کنایه از شخص خراج و آنکه در خورد و نوش و جمع کردن مال و متاع، راه افراط گیرد.

## زیر و زبر کردن/ شدن:

"زَبْر" متضاد "زیر" است و "زیر و زبر"؛ یعنی "زیر و سر". وقتی مصادر "کردن" و "شدن" با آن پیوند بخورند، دگرگونی عام و تام را میرساند. پس "زیر و زبر کردن/ شدن"؛ یعنی "از اساس دگرگون کردن/ شدن". این ترکیب از زمانه های قدیم در سرزمین ما رائج بوده است و من هردو را باربار در "تاریخ بیهقی" و قصائد استاد بزرگ "عُنصری بلخی" خوانده ام. عُنصری ضمن مطول ترین قصیده خود که شرح غزوات محمود غزنوی ست و 180 بیت دارد، چنین فرماید:

شد از کفایت تیغش به خوارمایه درنگ

خلف گرفته و آن مملکتش زیر و زبر

(صفحه 131 دیوان، طبع داکتر دبیر سیاقی، چاپ دوم، 1363)

در فارسی ایران "زیر و زبر" را "زیر و رو" گویند و از آن "زیر و رو کردن/ شدن" را ساخته اند، که برای دری ما بیگانه است!!!

## بیلگردان کردن/ شدن:

این ترکیبات اصلاً در فلاح و امور زمینداری استعمال میگردد، که با "سر و زیر کردن/ شدن" زمین با بیل ارتباط میگیرد، مگر زنان کابلی آن را کنایتاً در موقعی که اطفال بسیار شوخی کنند و همه چیز را از جای بیجای کنند، به کار میبرند؛ مثلاً:

أشتکا خانه ره بیلگردان کن!!!

(اشتکها خانه را بیلگردان کردند!!!)

## چپه تراش:

عملیه تراشیدن ریش، وقتی مخالف خور ریش پاکی زده شود.

## تیار خور:

در دو معنی استعمال میگردد:

- آنکه بدون تقبل زحمت و بصورت طفیلی از ماحصل کار دیگران استفاده کند.

- آنکه نان خود را در بازار خورد.

## کافر/ کافر:

کلمه عربی "کافر" اسم فاعل از "کفر" و به کسر حرف سوم است، اما در ملک ما از زمانه های بس قدیم آن را به فتح حرف سوم تلفظ کرده اند. حتی در اشعار استاد استادان شاعران دری،

عنصری بلخی، آن را همین طور میخوانیم. در قصیده ای در وصف امیر نصر بن ناصر الدین سبکتگین، برادر سلطان محمود غزنوی، فرماید:

ایا هر دشت و هر پشته، به خون دشمن آغشته  
به فضلت یک سخن گشته، اگر مؤمن و گر کافر  
ز گنجت زائران قارون، ز جنگت قلعه ها هامون  
ز جودت بادیه جیحون، ز خشت خاره خاکستر

عنصری "کافر" را درین قصیده با "کشور و خاکستر و مهتر و زر و لشکر و عنبر و افسر..." قافیه بسته است. (صفحه 115 دیوان، طبع داکتر دبیر سیاقی، چاپ دوم، 1363) این کار را بزرگان دیگر بعد از وی از قبیل حافظ شیرازی هم کرده اند.

**جانور / جناور / جاندار / حیوان / زنده جان / ذیروح:**

"جانور" که مرکب از "جان" (روح) و پسوند اتصاف "وَر" [war] است، معنای "متصف به جان" را دارد. در فارسی امروزی ایران "ور" را در هیئت [var] تلفظ میکنند که عُدول از اصل است. "جهاز تلفظی" مردم ایران به مرور زمان طوری انکشاف کرده است که از دهه ها بدین سو "واو مفتوح" را به شکل [v] اداء میکند و این تنها مربوط به مردم ایران و دری ایران یا فارسی میشود، که محض منوط است به خود ایرانیان و برای ما اعتباری ندارد. فرهنگهای متعارف لغات که به باریکیها و نازکیها کمتر می اندیشند، "جانور" را با "جاندار" معادل قرار داده اند؛ اما "جاندار" و "جانور" مُعادل هم نیستند و عین مفهوم را افاده نمیکند. درین مورد و در مورد ترکیباتی چون **حیوان و زنده جان و ذیروح و ...** در آینده سخن خواهد رفت.

"جانور" پیام و بار منفی ندارد و معمولاً برای "غیر انسان" و خصوصاً حیوانات وحشی استعمال میگردد. ولی "جناور" که حالت تحریف شده از "جانور" است، هم در مفهوم مثبت استعمال میگردد و هم با بار منفی؛ چنان که گویند:

– **جناور که غرض نگی!!!** (جناورک را غرض نگیر!!!) – از روی ترحیم و محبت  
– **فلانی یک جناور خداس!!!** (فلانی کی جناور خدا ست!!!) – از روی خشم و نفرت

**خفتن / خواب / خوابیدن / خواباندن / خَو / خویدن / خواندن:**

کلمه "خواب" که معمولاً به حیث "اسم" استعمال میگردد، ماده مضارع از مصدر "خفتن" است، که مصدر اصلی ست و مصدر "خوابیدن" بصورت جعلی از ماده مضارع "خواب" درست شده است.

زبان عوام ما - و خصوصاً عوام کابلی - "خواب" را در هیئت "خَو" تلفظ کرده و از آن چند گونه استفاده میکند:

- در ترکیب با مصادر "کردن، شدن، دادن"؛ یعنی بشکل "خو کردن، خو شدن و خو دادن". ایرانیان در عوض "خو کردن/ کسی را خو دادن" ترکیب "خواباندن" و بجای "خو کردن/ شدن" ترکیب "خوابیدن" را استعمال میکنند. در تداول عام وطن ما مصادر ترکیبی "خو کردن" و "خو شدن" را عموماً معمول میدارند و از مصدر بسیط "خوابیدن" استفاده نمیکنند. دلیلش هم اینست که گردان و تصریف چنین مصادر ترکیبی به مراتب ساده تر است. ضمن یک بخش مستقل در زمینه مفصل خواهم نگاشت.

- علاوهً مصادر "خویدن" و "خوواندن" را از آن ساخته است. مصادر "خویدن و خوواندن" با وجودی که در اصل خود "خوابیدن و خواباندن" است، ولی معنی و مدلول خاصی را پیدا کرده و از اصل خود کاملاً متفاوت گشته است. کابلیان "خویدن و خوواندن" را تنها و تنها در زمینه کشتی گیری (قشٹی گیری) و ورزش پهلوانی استعمال میکنند. البته "خَو دادن" را در معنای "خوواندن" نیز به کار میبرد. پس:

فلانی ره خوواند = فلانی ره خو داد

بعضاً بر سبیل مزاق با قرآن گویند:

الحمدہ دواندم، قل والله ره خوواندم.

("الحمد" را دواندم، "قل هو الله" را خَوواندم)

مصدر ترکیبی "خَو دادن" در دو معنی استعمال میشود:

- یکی که معادل "خوواندن" است و محض در پهلوانی استعمال میگردد.  
- و دگر معنای "به خواب سپردن کودک"؛ یعنی "خواباندن کودک" است - معنای عامتر

- رگِ خو:

کنایه از "نقطه ضعف کسی"

رگِ خو کسی را یافتن / رگِ خو کسی را پیدا کردن:

کنایتی ست از "یافتن نقطه ضعف کسی".

- خو گفتن:

انکار کردن باختِ خود و یا بُردِ طرف مقابل در بازیها - خواه پهلوانی باشد و یا انواع بازیهای دیگر ورزشی و غیر ورزشی

## – خوگر:

کسی ست که همیشه از باخت خود انکار ورزد – صیغهٔ مبالغه. از مصدر "خو گفتن" چنین صیغه ای را نساخته اند و در واقع "خوگر" خود مبالغه در "خو گفتن" است. "خوگری" اسم مصدر از "خوگر" است که با مصادر معاون یا مُعینی از قبیل "کردن و شدن" استعمال می‌گردد؛ یعنی "خوگری کردن/ شدن".

## خویده:

صفت مفعولی "خویدن" است و به کسی گفته شود که حریفش او را خوانده و باصطلاح "چیت" کرده باشد. برای مزید تأکید ترکیب "خویدگی" را در عوض "خویده" استعمال مینمایند، که تداول عام هم دارد. "پهلوان خویدگی" به پهلوانی گفته شود که در مسابقه مغلوب شده باشد. ترکیب "خویدگی" معمولاً بر سبیل طعنه و تمسخر بر زبان رانده میشود. زبان عوام کابلی "پهلوان" را "پالوان" تلفظ میکند؛ عیناً مطابق به قاعدهٔ عام دری وطن ما مبنی بر حذف "های ملفوظ" در تلفظ.

## ترتیب املائی خویدن و خواندن:

خوانندهٔ ارجمند ضمن این پراگراف حتماً املائی نامأنوس "خواندن" را ملتفت گشته است. من درویش این وجه نگاشتن و طرز املاء را برای آن اصطلاح کشتی گیری پیشنهاد میکنم، تا از "خواندن" صریحاً فرق گردد. البته حساب مصدر "خویدن" که با هیچ مصدر دیگر التباس و مغالطه نمیشود، خود به خود پاک و صاف است.